



روشنفکری زرد و ماجرای فیلسوف فرهنگ

روشنفکری زرد هم پدیده‌ای است. مثل خیلی دیگر از پدیده‌های روزگار ما. در زمانه‌ای که سیاست ورزی زرد و دین‌مداری زرد و فرهنگ و ادبیات زرد رایج است چرا روشنفکری زرد نداشته باشیم؟ هیچ ایرادی هم ندارد. روشنفکری زرد تا وقتی که حد و حدود خودش را می‌شناسد و با دامن زدن به مباحث نازل بین شاعران و نویسندگان و اهل نظر برای خودش مشتری جذب می‌کند و با به اشتراک گذاشتن عکس‌های مکش مرگ ما در فضای مجازی هواداران زردبازی را به وجد می‌آورد مشکل خاصی نیست.

به هر حال چه خوششان بیاید و چه خوششان نیاید سرگرمی برای مردم امروز از نان شب واجب تر است و روشنفکری زرد هم یکی از معرکه‌گردانان کارناوال بزرگ روزگار ما است. روشنفکری زرد، هم مخاطبانش را سرگرم می‌کند و هم به توهم دانایی شان دامن می‌زند تا آنان در عین مستغرق بودن در متدانی ترین مراتب وجود به متمایز بودن از زمره بس بسیاران فخر بفرمایند. اما مشکل از آن جایی آغاز می‌شود که روشنفکری زرد می‌خواهد ادای اهل تفکر را در بیاورد. آخرین نمونه این زردبازی روشنفکری همین شبه مقاله‌ای است که دوستان دربارۀ دکتر رضا داوری اردکانی تدارک دیده‌اند. البته همین که سردبیر اندیشه پویا برای ساختن چهره دلخواه خود از دکتر رضا داوری اردکانی به یک مقاله طنزآمیز دربارۀ ایشان اکتفا نکرده و مجبور شده برای اثبات دعوی‌اش دست کم به چند خط از مقاله‌های قدیمی و جدید دکتر داوری اشاره کند جای بسی شکر دارد. و این امید را در مخاطب برمی‌انگیزد که سردبیر جوان اگر عمری دراز داشته باشد می‌تواند به آینده‌اش امیدوار بود.

حقیقتا نمی‌دانم از کجا شروع کنم: خط غلط دفتر غلط املا غلط انشا غلط. مدعی می‌گوید: نوشته‌های داوری زمینه‌های سرکوب روشنفکران را فراهم کرد. خوب، این دعوی را دربارۀ خیلی‌های دیگر هم می‌توان کرد. می‌شود گفت مقالات و کتاب‌هایی که مراد آقای سردبیر علیه مارکسیست‌ها نوشت منجر به اعدام و زندانی شدن بسیاری از چپ‌ها در دهه شصت شد. اگر نویسنده بپذیرد ماجراهای ملت‌هپ و حرف و حدیث دهه شصت ریشه در آن مقالات داشتند می‌توان سرکوب روشنفکران را هم به داوری نسبت داد. اصلاً چرا راه دور برویم همین چیزهایی که در این سال‌ها آقای سردبیر و دوستانش علیه چپ‌ها نوشته‌اند و آن‌ها را جاهل و تروریست و خونخوار خوانده‌اند نمی‌تواند ربطی به خیلی از اتفاقات

سال های اخیر داشته باشد؟ یا نباید از خودمان تئوری صادر کنیم یا اگر صادر کردیم باید به تبعات منطقی آن پایبند باشیم. نمی شود ریاست فرهنگستان علوم را که یک شغل کاملا علمی و فرهنگی است و اصلا هیچ اراده اجرایی پشت آن نیست بیست و چهار ساعته توی سر داورى بکوییم و از کنار یکی از اعضای نورچشمی و پرنفوذ شورای عالی انقلاب فرهنگی که قدرت زدن و بستن و عزل و نصب داشته به سادگی عبور کنیم. البته من از این دو قطبی سازی های مضحک سال ها است عبور کرده ام و معتقدم از داورى و سرویش بسیار می توان آموخت به شرط آن که گونشی برای شنیدن داشته باشیم و اراده ای برای آموختن. دنبال تناقضات گفتاری و رفتاری چهل سال پیش با امروز هم نمی گردم؛ که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند.

اگر قول دکتر سرویش را درباره خاتم پیامبران بپذیریم که: پیامبر هر روز که از پیامبری اش می گذشت پیامبر تر می شد، نمی توانیم این تعبیر را درباره اربابان رای و نظر بپذیریم؟ این روزها آقای سرویش حرف های جالب و قابل تأملی درباره لیبرالیزم می گوید. می توان به جای تأمل در این سخنان مدام سخنان گذشته او را یادآور شد که: شما که تا دیروز زیر علم لیبرالیزم سینه می زدید... خب که چه؟ یعنی ما خیلی باهوشیم و یادمان نرفته تو پیش از این چه رای و نظری داشته ای؟ اگر متفکران بخواهند به این سرزنش های خاله زنکی وقعی نهند باید عین ملانصرالدین تا آخر عمر بگویند: من چهل سال بیشتر ندارم. اگر حرف بر سر این است که چرا داورى نمی گوید من قبلا جور دیگری می اندیشیدم و حالا جور دیگر، که باید عرض کنم اول آن که گفته اما شما نشنیده ای. دوم این که گفتنش چه چیزی را تغییر می دهد؟ سوم این که مگر همه آدم هایی که تغییر کرده اند هر روز صبح این را به عالم و آدم اعلام می کنند؟ چهارم این که همان مراد حضرتعالی هنوز که هنوز است سعی می کند داستان دهه نخست انقلاب را جور دیگری برای ما روایت کند، یک بار هم که این اواخر شجاعت و صراحت به خرج داد و نظریش را درباره بنیانگذار انقلاب بر زبان آورد با او چنان کردند که مسلمان نشنود کافر مینماید! از کجا معلوم که اگر دکتر داورى به صراحتی که مورد علاقه شماست از گذشته خود اعلام برائت کرد شما بی خیال شوید و ننویسید حالا که خودت گفتی پس بی زحمت نقش خودت را در قتل های زنجیره ای و ماجرای کانون نویسندگان و اتوبوس ارمنستان هم بپذیر!

شوخی نمی کنم. از شما بیان بعید نیست. در مقام فرشتگان مقرب الهی نشسته اید و هر کسی را چون شما نمی اندیشد به بدترین چیزها متهم می کنید. چون دکتر داورى حاضر نیست به بعضی ها بد و بیراهه بگوید پس متهم به دشمنی با آزادی است؟ داورى درباره بعضی از فعالان رسانه ای می گوید: (این ها اگر اهل فکر باشند منشا خیر می شوند و اگر بخواهند فلسفه را وسیله کنند به جایی نمی رسند. من آن ها را جوانان خوبی می دانم.) آقای سردبیر می نویسد: (عجیب آن که از فاصله گذاری با آن ها پرهیز می کند!) حیرتا! این میزان از کین توزی و خشونت ورزی و آن گله دعوی آزادی خواهی داشتن حقیقتا نوبر است. چون داورى حاضر نیست به بعضی افراد و رسانه ها بد و بیراهه بگوید و یا چون فلان آدم و بهمان نشریه به دکتر داورى بد و بیراهه نگفته اند پس او چنین است و چنان؟ آخر این چه منطقی است؟ اول این که دست کم از سال ۸۸ به این طرف کم نبودند آدم ها و رسانه های تندرو و بی اخلاقی که همه جور بد و بیراهی نثار دکتر کردند و او را به ضدیت با اسلام و انقلاب و نظام متهم ساختند. از جلیلی و حسن عباسی بگیر تا خبرگزاری های ریز و درشت مدعی ارزشمندی. دوست پرونده ساز ما دست کم باید به این بد و بیراهه ها اشاره ای می کرد اما اگر این اتفاق ها هم رخ نمی داد باز هم چنین نتیجه گیری ای خلاف عقل و انصاف است. با همین معیارهای صدتا یک غاز المان باید نشریه اندیشه پویا حامی احمدی نژاد باشد.

چون هم کیهان به احمدی نژاد بد و بیراه می گوید و هم احمدی نژاد به کیهان، و تا دلتان بخواهد با یکدیگر فاصله گذاری دارند. راستی چرا دوستان لیبرال ما به جای این همه تکاپوی بیهوده در اثبات فاشیست بودن دکتر داوری از دوستان بازجوییشان سؤال نمی کنند؟ همین دوستانی که بسیاریشان امروزه تالی کارل پوپرند و از طفولیت شاگرد ژان ژاک روسو بوده اند می توانند به ما بگویند در دهه شصت که قریه المی الله مشغول سرکوب روشنفکران چپ و راست بوده اند کدامشان تحت تأثیر مقالات دکتر داوری به امر مقدس روشنفکر ستیزی می پرداختند. دست کم اسم آن مقاله یا کتابی را که منجر به تقویت روحیه روشنفکر ستیزی آن ها می شده به ما بگویند. شاید در آن صورت دیگر نیاز به این همه هیاهو بر سر هیچ نباشد.